

Research Paper

Repetition in the Myth of Sisyphus in the Approach of Albert Camus and Jill Deleuze

Majid Salehbe^{1*} · Zeynab Fami Tafreshi²

¹ Professor in Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaee University

² PhD in Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaee University



10.22080/lpr.2025.27780.1061

Received:

September 23, 2024

Accepted:

March 18, 2025

Available online:

March 19, 2025

Keywords:

Sisyphus, repetition,
Albert Camus, Jill Deleuze

Abstract

Sisyphus is one of the ancient Gods convicted to do endless work because of revealing the secrets of the other Gods. Albert Camus, the French writer, revealed this legend as a myth of repetition and emptiness. The bitter legend of Sisyphus shows human rebellion in the face of the world. However, according to the myth, Sisyphus never gives up in his quest for the pleasure and beauty of this earthly world. Although modern man is accustomed to this life and is happy with it, like Sisyphus, he is subject to repetition and futility. Therefore, it is necessary to discover how modern humans can overcome this emptiness and wandering, and more importantly, is it possible for modern philosophy to repeat the same thing? From Deleuze's point of view, eternity leads to becoming and is never at rest. The events repeated during the time are necessarily different. Repetition means a unique or singular behavior that has no counterpart. The results of examining the views of Camus and Deleuze on the phenomenon of repetition revealed that repetition is impossible for Deleuze and that two identical things of the same kind cannot be repeated; what makes repetition possible is the difference between the two things. Camus also believes that what is seen at the end of this endless torment for Sisyphus is the happiness resulting from this rebellion against the gods; this is his moment of awareness. For modern man, what is important is the conscious struggle for fate and its acceptance because the very struggle is enough to make his heart happy.

***Corresponding Author:** Majid Salehbe

Address: Professor in Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaee University

Email: msalehbe@gmail.com

علمی

تکرار در اسطوره‌ی سیزیف در رویکرد آلبرکامو و ژیل دلوژ

مجید صالح بیک^{۱*}، زینب فمی تفرشی^۲

^۱ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
^۲ دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.



10.22080/lpr.2025.27780.1061

چکیده

سیزیف یکی از خدایان باستان است که به دلیل آشکار ساختن اسرار دیگر خدایان، محکوم به انجام کاری بی‌پایان و بیهوده شد. آلبر کامو، نویسنده‌ی فرانسوی، به سیزیف به‌عنوان اسطوره‌ی تکرار و پوچی پرداخته و آن را بازنگری کرده است؛ افسانه‌ی تلخ سیزیف درواقع بیانگر عصیان آدمی در برابر دنیاست. هرچند اسطوره‌ی سیزیف براساس اهداف مادی و دنیایی پدید نیامده اما انسان مدرن به این اهداف توجه دارد و همچنان دچار تکرار و پوچی است. ازاین‌رو بررسی این نکته ضروری می‌نماید که چگونه انسان مدرن، بر این پوچی و سرگردانی فائق می‌آید و از آن مهم‌تر آیا از نظر فلسفه‌ی مدرن امکان تکرار امری یکسان وجود دارد؟ از نگاه دلوژ ابدیت موضوعی است که منتهی به صیروت می‌شود و هیچ‌گاه در حال سکون نیست و رویدادهای تکرارشده در جریان زمان ماهیتی متفاوت با یکدیگر دارند. تکرار خود رفتاری منحصربه‌فرد یا یگانه خلق می‌کند. تکرار از نظر دلوژ ناممکن است و دو امر یکسان، از یک جنس نمی‌توانند تکرار شوند؛ آنچه تکرار را ممکن می‌کند درواقع تفاوت میان دو امر است. کامو نیز بر این باور است که آنچه درنهایت این عذاب بی‌پایان برای سیزیف باقی می‌ماند، درواقع شادمانی حاصل از عصیان در برابر خدایان است و این لحظه‌ی آگاهی اوست اما برای انسان مدرن این لحظه با مبارزه‌ی آگاهانه در راه سرنوشت و پذیرش آن پدید می‌آید؛ نفس این مبارزه برای شاد کردن قلب او کافی است.

تاریخ دریافت:

۲ مهر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش:

۲۸ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ انتشار:

۲۹ اسفند ۱۴۰۳

کلیدواژه‌ها:

سیزیف، تکرار، آلبرکامو، ژیل دلوژ

* نویسنده مسئول: مجید صالح بیک

آدرس: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

ایمیل: msalehbek@gmail.com

۱ مقدمه

آلبر کامو، نویسنده‌ی الجزایری‌الاصل ساکن فرانسه، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبی در سال ۱۹۵۷ است. شهرت وی بیشتر در زمینه‌ی فلسفه‌ی پوچی است که از همان آغاز جوانی به آن می‌اندیشید. وی تحت‌تأثیر آشوب جنگ جهانی دوم و بیماری لاعلاج خود در آثارش، به‌ویژه در بیگانه و سیزیف به پوچی اشاره می‌کند. درحالی‌که یافته‌های فلسفی‌اش بی‌شباهت به افکار نیچه نیست، نگاه او به پوچی با نگاه اگزیستانسیالیسم متفاوت است. آنچه او در بازنویسی افسانه‌ی سیزیف به آن اشاره می‌کند مقوله‌ی تکرار در عمل سیزیف است. کتاب سیزیف کامو دربرگیرنده‌ی چهار مقاله است: استدلال پوچ، انسان پوچ‌گرا، آفرینش پوچ و در پایان سیزیف. کتاب سیزیف این‌گونه آغاز می‌شود: تنها و اولین مسئله‌ی فلسفی مهم خودکشی است.

و اما ژیل دلو، فیلسوف فرانسوی، در قضیه‌ی تکرار رویکرد متفاوتی دارد، به‌گونه‌ای که تقابل آن با نگاه کامو می‌تواند افق تازه‌ای را فراروی خواننده قرار دهد. وی تکرار را ازمنظر تفاوت زمان و قانون مورد بررسی قرار می‌دهد تا اصل ممکن بودن یا نبودن آن را به اثبات برساند.

آنچه در اندیشه‌ی هر دو فیلسوف مشترک است، بررسی قضیه‌ی تکرار است؛ کامو با بازنگری اسطوره‌ی کهن سیزیف و تکیه بر تکرار غلطاندن سنگ توسط او، آن را به پوچی و سپس به زندگی گره می‌زند. با بررسی سایر آثار کامو، نگاه پوچ‌گرایانه‌ی او به روزمرگی زندگی نمایان می‌شود. در صورتی‌که ژیل دلو، نگاهی کاملاً فلسفی به قضیه‌ی تکرار دارد و آن را با قضایای دیگری چون دیالکتیک و قانون می‌سنجد.

شایان ذکر است که در نگارش این مقاله از شیوه‌ی پژوهشی توصیفی - تحلیلی بهره گرفته شده است و در زمینه‌ی مؤلفه‌های نظری و روابط میان آن‌ها، به منابع و پژوهش‌های موجود مراجعه شده

است که از آن جمله می‌توان به دیدگاه‌های آلبر کامو در کتاب مشهور او سیزیف و نظریه‌ی تفاوت و تکرار دلو، اشاره کرد.

مقاله‌ی پیش رو با بررسی پژوهش‌های پیشین و نگاهی به آثار و افکار این دو فیلسوف و با تکیه بر عنصر مشترک تکرار، در واکاوی این مفهوم فلسفی کوشیده است تا نقاط مشترک و وجوه تمایز دیدگاه‌ها را مشخص کند، و راه‌حل برون‌رفت از مسئله‌ی تکرار را مورد ارزیابی قرار دهد؛ بنابراین در مواجهه با عنصر تکرار و چگونگی عبور از روزمرگی و مرگ می‌کوشد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- کامو در بازنگری افسانه‌ی سیزیف، چگونه عنصر تکرار ملال‌انگیز را حل کرده است؟

- تکرار در اندیشه‌ی فلسفی دلو، از چه جایگاهی نسبت به دیدگاه کامو برخوردار است؟

۱/۱ پیشینه‌ی پژوهش:

در چند سال اخیر پژوهش‌های مختلفی درمورد افسانه‌ی سیزیف از دیدگاه آلبر کامو صورت گرفته است که برخی از آن‌ها بدین شرح است:

• مقاله‌ی «بازتاب اسطوره‌ی سیزیف در شعر معاصر عربی و فارسی» از یحیی معروف و فاروق نعمتی (نشریه‌ی ادبیات تطبیقی، ۱۳۹۳، شماره ۱۱) که درواقع خوانش سیاسی - اجتماعی شاعران عرب و ایران از اسطوره‌ی سیزیف است؛ و به بررسی شعر شاعران معاصر، چون اخوان ثالث و شفیعی کدکنی و ادونیس و بلند الحیدری می‌پردازد. در این مقاله سیزیف، به‌عنوان نماد یأس از اوضاع سیاسی و اجتماعی می‌تواند درویکرد کاربردی به اسطوره‌ی سیزیف مؤثر باشد. مقاله‌ی پیش رو، آثار نویسندگان و شاعران را مدنظر ندارد، بلکه وجه مشترک دیدگاه‌های فلسفی کامو و دلو را مورد بررسی قرار داده است.

کتاب‌های زیادی در مورد دیدگاه‌های دلوز و کامو وجود دارد که شاید بهترین آن‌ها کتاب‌های منتشرشده از خود نویسندگان موردبحث باشد، که از آن جمله می‌توان به کتاب دلوز Deifference et repetition ترجمه شده به عربی با عنوان الاختلاف و التکرار و کتاب سیزیف کامو اشاره کرد.

۲ بحث

۲٫۱ افسانه‌ی سیزیف

شناخت هستی و پدیده‌های آن هدف انسان آگاه است. انسان از دیرباز در جست‌وجوی تفسیری برای این پدیده‌ها بوده و در این رهگذر اسطوره نیز همچون ابزاری درجهت تفسیر حیات و هستی و اشباع میل جستجوگر انسان به کار گرفته شده است. اگرچه به نظر اغلب اندیشمندان و پژوهشگران، اسطوره‌ها تصویری تخیلی^۱، عمیق^۲، سنتی^۳، خرافی^۴ و بی‌زمان^۵ هستند اما تعریف اسطوره همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است و همچنان آرای محققان و حتی متخصصان در این مورد با یکدیگر اختلافات جوهری دارد؛ عده‌ای آن را اوهام کودکانه می‌خوانند و عده‌ای قصه‌ها و افسانه‌هایی با هدف تفسیر، درحالی‌که گروهی دیگر اسطوره را تجسم یکی از ژرف‌ترین دستاوردهای روح انسان به شمار می‌آورند که الهام‌بخش فکر مستعد و نبوغ شاعران است. (۱) (رضایی، ۱۳۸۱: ۳۴)

از میان میرایان، قهرمانان به خدایان نزدیک‌ترند زیرا راه و روش آن‌ها مینوی است. آدمیان متعارف، قهرمانان را نزدیکان ساحت قدس می‌شمارند؛ زیرا که خدایان آدمیان را به چالش می‌طلبند و هرکس که ندای آن‌ها را لبیک گوید، در قرب به ساحت مینوی قرار می‌گیرد. هرچند که قهرمانان و دلاوران همواره در معرض تقدیر و مرگ هستند، اما زیبایی، قدرت و شکوه ایزدان، جبر حماسی حیات آن‌ها را به

• مقاله‌ی «معنای زندگی از دیدگاه آلبر کامو» نوشته‌ی منصوره نصیری و محدثه شریفیان (فصلنامه‌ی علمی پژوهشی فلسفه و الهیات، ۱۳۹۲) نیز به بررسی دیدگاه آلبر کامو در مورد زندگی مدرن می‌پردازد. در این مقاله پس از بیان رویکردهای مادی و عقل‌گرایی آلبر کامو، به بررسی معنای زندگی، در چهار محور: انسان و جهان ماوراء، انسان و طبیعت، پوچی و معنای زندگی و نقد دیدگاه اومی پردازد. در پژوهش پیش رو دیدگاه کامو با تکیه بر اصل تکرار مورد بررسی قرار گرفته است.

• مقاله‌ی «مطالعه و تأملی بر رویکرد آلبر کامو به معنای زندگی» از قاسم رضایی و محمد جواد صافیان (پژوهش ادبیات معاصر جهان، ۱۳۹۲)؛ در این مقاله نویسندگان ضمن بررسی نگاه کامو به اسطوره‌ی سیزیف، آن را فاقد ویژگی‌های متافیزیکی و الوهی می‌دانند و معتقدند نگاه او به مسائل فلسفی خالی از دقت و تعمق فلسفی است. درخصوص نگاه او به زندگی و معنای پوچی، سخنان او را هیجانی و ناکارآمد تلقی می‌کنند، هرچند که به زیبایی ساخته و پرداخته شده است.

• مقاله‌ی «اسطوره‌ی سیزیف و تأثیر آن بر شعر معاصر» از حسین حسن‌پور آلاشتی و عیسی امن‌خانی (پژوهشنامه‌ی علوم انسانی؛ ۱۳۸۷) به بررسی تأثیرپذیری شاعران معاصر ایران از افسانه‌ی سیزیف پرداخته و رویکرد شاعران در این مورد را به چهار دسته تقسیم کرده و به بررسی شعر شاعران با توجه به تفاوت رویکردها می‌پردازد.

در مورد نگاه فلسفی ژیل دلوز به قضیه‌ی تکرار تنها مقاله‌ای با عنوان «منطق تکوین زمان در تفاوت و تکرار دلوز» نوشته‌ی عادل مشایخی (نشریه‌ی کتاب ماه فلسفه، ۱۳۹۳) موجود است که به بازخوانی دیدگاه‌های دلوز در زمینه‌ی فلسفه، زمان، تفاوت و تکرار می‌پردازد.

⁴ Tales

⁵ Timeless

¹ Imaginative

² Profound

³ Traditional

۲،۲ تکرار ازمنظر آلبرکامو

در میان آثار کامو، بیگانه و سیزیف دربردارنده‌ی نگاه کامو به زندگی و مفهوم پوچی است. پاراگراف آخر بیگانه، یکی از تأثرانگیزترین قطعات در کل ادبیات قرن بیستم است: «احساس کردم انگار حالا می‌فهمم چرا او (مامان) در پایان زندگی‌اش نامزد گرفته بود و چرا بازی را از سرگرفته بود... مامان که اینهمه به مرگ نزدیک بود، حتماً احساس کرده بود حالا آزاد است و آماده‌ی از نو زیستن همه‌چیز. هیچ‌کس، هیچ‌کس حق نداشت بر او بگریزد. من هم احساس کردم آماده‌ی از نو زیستن همه‌چیزم» (کامو، ۱۳۸۷: ۱۴۴). آنچه این سطور القا می‌کند، صرفاً ارج گذاشتن به زندگی در برابر مرگ نیست، بلکه این انگاره است که مرگ می‌تواند ما را آزاد و آماده‌ی از نو زیستن همه‌چیز کند. به نظر محتمل می‌آید که کامو به هنگام انتخاب این تعبیر یعنی «از نو زیستن همه‌چیز» نظریه‌ی بازگشت ابدی نیچه را در ذهن داشته است. کامو زمانی که هنوز در دبیرستان بود مطالعه‌ی آثار پرشور و غیرسیستماتیک نیچه، این فیلسوف آلمانی را که اصلاتی حیرتانگیز دارد، شروع کرده بود. نیچه در برخی از نوشته‌هایش این فرضیه را موردتوجه قرار داده است که جهان یک مجموعه‌ی محدود از انرژی با شمار زیاد اما محدودی از حالت‌های ممکن (یا تلفیق‌ها) است؛ نیچه (۳) می‌گوید، سرانجام کل این سلسله حالت‌های ممکن به پایان می‌رسد و جهان خود را تکرار می‌کند؛ این اتفاق یک بار پیش نمی‌آید، بلکه دفعات بی‌شماری رخ می‌دهد. درمورد اینکه نیچه چنین نظریه‌ای را در مقام یک نظریه‌ی کیهان‌شناختی جدی مطرح می‌کرد جای تردید است اما به هر صورت آن را در مقام آزمونی برای تأیید زندگی و خویشستن مفید می‌یافت. مثلاً در دانش طربناک از خواننده می‌خواهد به تصور درآورد که اگر در لحظه‌ی تنهایی مطلق ما شیطانی ظاهر می‌شد و نشان می‌داد کوچک‌ترین جزئیات زندگی‌مان دقیقاً به همان ترتیب و توالی که بوده است، بی‌شمار دفعه

ارزش‌هایی متعالی تبدیل می‌کند. خدایان درواقع نمود و نماد قدرت و ارزش‌های متعالی محسوب می‌شوند و در پرتو این قدرت است که قهرمانان قدم به ساحت بیکران قدسی می‌گذارند. آنچه که زندگی قهرمانان را شکوه و عظمت می‌بخشد، پی‌جویی آرمان‌های والایی است که در تقابل با روزمرگی قرار دارد. می‌بینیم که در اساطیر زیادی، مسئله‌ی بودن و نبودن، و چالش مداوم مرگ و زندگی وجود دارد. (ضمیران، ۱۳۸۴: ۷۵)

از میان نامیرایان و خدایان، سیزیف، به‌عنوان خدایی محکوم به تکرار، موردتوجه فیلسوفان پوچ‌گرا قرار گرفته است. خدایان سیزیف را محکوم کرده بودند سنگی را که بر اثر وزن خود از بلندی فرومی‌غلطید پیوسته به قله‌ی کوه ببرد. آن‌ها به حق اندیشیده بودند که مجازاتی خوفناک‌تر از کار بیهوده و بی‌امید نیست. بنا به قول هومر، سیزیف خردمندترین و محتاط‌ترین مردم بود. ولی روایتی دیگر حکایت‌گر شوق او به راهزنی است. درمورد انگیزه‌هایی که وی را کارگر بی‌فایده‌ی دوزخ گردانید، عقاید مختلفی مطرح شده است. نخستین سرزنشی که به او می‌شود آن است که با خدایان رفتاری کرد که عاقلانه نبود. اسرارشان را هویدا ساخت. اژین، دختر آزوب^۱، به‌وسیله‌ی ژوپیت^۲ ربوده شده بود. پدر از گم شدن دختر در شگفت شد و در حضور سیزیف از آن شکوه کرد. وی که از این داستان آگاه بود، به آژوب گفت حاضر است او را از ماجرا مطلع کند به شرطی که او هم به دژ کورنت^۳ آب بدهد. سیزیف برکات آب را از صاعقه‌ی آسمانی برتر نهاد و بدین‌جهت به کار دشوار دوزخ گماشته شد. هومر بازمی‌گوید که سیزیف مرگ را به زنجیر کرده بود، پلوتن سلطان دوزخ و خداوند مرگ نتوانست منظره‌ی خموش و خلوت سرزمین خود را تحمل کند. پس خدای جنگ را فرستاد تا مرگ را از چنگ غالب رها سازد. (۲) (کامو، ۱۳۵۱: ۶۷)

^۲ Corinthe

^۱ Asope

تکرار خواهد شد چه می‌کردیم؟ آیا چنین چیزی ما را درهم می‌شکند؟ یا سرشار از شادی‌مان می‌کند؟ نیچه می‌گوید اکثر افراد در نتیجه‌ی این کشف درهم می‌شکنند. فقط آن نادر افرادی که نه نگاهشان به خود زندگی تأسف‌آلود است و نه نگاهشان به زندگی خودشان، از این کشف غرق در شادی می‌شوند. (کمبر، ۱۳۸۵: ۱۰۱-۱۰۰)

۲،۳ تحلیل تکرار در افسانه‌ی سیزیف

افسانه‌ی سیزیف و بیگانه که هر دو در محیط نامطمئن جنگ در سال ۱۹۴۲ چاپ شدند بازتابی از امتزاج جهش جوانی و دوران بلوغ را آشکار می‌کنند. از آغاز تنها مسئله‌ی فلسفی واقعاً جدی - یعنی موضوع خودکشی - کامو بار دیگر همه‌ی مسائل به‌دست‌آمده در پرتو شدید مرگ را بررسی می‌کرد. او هریک از ما را به آگاهی از جدایی بین جهش آدمی به‌سوی ابدیت و خصلت فناپذیر وجود و هستی خویش، آن هم با تصور پوچی دنیا، به‌عنوان یک میل مفرط، دعوت می‌کند؛ زیرا از موقعی که این پوچی شناخته شود، یک هیجان و آن هم ناهنجارترین نوع آن به شمار می‌آید. انسانی که آن را شناخت دیگر قادر نیست که از آن روی بگرداند، باید تا آخرین نقطه‌ی کاوش مایوسانه‌ی خویش پیش برود. به نظر کامو، به‌عنوان یک رمانتیک اصیل، ذکر مصیبت مسیح هم می‌تواند به‌مثابه‌ی ایثاری با سرشتی پوچ در حدّ اعلا جلوه‌گر شود: تمامی سنت مسیحیت، از سن اگوستن تا پاسکال و تا کیرکگارد، همگی از این گفتار ترتولیبین (۴) که آن را باور دارم چون که پوچ است، نشئت گرفته است (برگ، بی تا: ۷۷).

افسانه‌ی تلخ سیزیف درواقع شورش و عصیان آدمی در برابر دنیا است. از نظر کامو، سیزیف پوچ‌مآب، زیبایی و لذت این دنیای خاکی را نیز می‌طلبد. او با این اثر فلسفی دیدگاه خود را درمورد

سرنوشت بشر، جهان و هستی ترسیم می‌کند و به بررسی مضامین کلیدی مانند: پوچی، خودکشی، عصیان و آزادی می‌پردازد. از نظر کامو، تنها مسئله‌ی فلسفی مهم فقط خودکشی است. ولی پذیرش و درک پوچی جهان به عصیان آدمی می‌انجامد؛ زیرا شور زندگی و انسان‌دوستی ما را به‌سوی اعتراض می‌خواند، نه تسلیم و مرگ. ازسوی دیگر افسانه‌ی سیزیف به نقد مدرنیته^۱ و انسان متجدد می‌پردازد. درواقع احساس پوچی و شوریده‌دلی، نتیجه‌ی فقدان معنا و گسترش نیست‌انگاری^۲ درون جامعه‌ی مدرن است. روند تجددمآبی معاصر، افسون‌زدایی^۳ و تقدس‌زدایی^۴ را با خود به همراه می‌آورد و پی دیوارهای پوچی را می‌ریزد. سیزیف، شاهد و قربانی تکرار کسل‌کننده‌ی زندگی ماشینی - مکانیکی یکنواخت است و در گرداب ناآرامی و عدم شورش و شوق کشیده می‌شود. دلشوره^۵ (هایدگر)، تهوع^۶ (سارتر) و ازخودبیگانگی^۷ (مارکس) حالت‌های روحی انسان مدرن را بیان می‌کنند. ازمنظری می‌توان گفت که شکل‌گیری رفتار و گفتار پوچ انسان قرن بیستم نوعی واکنش به تجدد ابزاری و سرکوب‌گر دوران است (کامو، ۱۳۸۷: ۷)؛ ازاین‌رو نگاه کامو به مسئله‌ی مرگ در سایه‌ی افسانه‌ی سیزیف نه در قبول مرگ و پذیرش بی‌چون‌وچرای آن، بلکه در راستای بیهودگی و پوچی زندگی است. به عقیده‌ی کامو آنکه داوطلبانه مرگ را می‌پذیرد نشان می‌دهد که حتی به‌گونه‌ای غریزی، به ویژگی ریشخندآمیز این عادت بودونبود، یافتن دلیلی مجاب‌کننده برای زندگی، تلاش بی‌مفهوم روزمره و بیهودگی رنج، پی‌برده است. (کامو، ۱۳۸۷: ۲۵)

ذهن، حتی در متکامل‌ترین رفتارهایش باز به احساس ناخودآگاه انسان نسبت به دنیا گرایشی ژرف دارد. باید به میل طبیعی شناخت گردن نهاد. درک دنیا از نظر انسان، درواقع کاهش انسانیت و مَهر خود بر آن کوفتن است. دنیای گربه همان دنیای

^۵ Angst

^۶ la nausée

^۷ Alienation

^۱ Modernité

^۲ Nihilism

^۳ Désenchantement

^۴ Désacralisation

بر عکس، نویسنده‌ی افسانه‌ی سیزیف تأیید می‌کند «پوچی که یک حالت متافیزیکی انسان آگاه است، به خداوند ارتباطی پیدا نمی‌کند» (کامو، ۱۳۸۷: ۵۶). او پوچی را به‌عنوان گناه بدون خداوند زندگی کردن در یک دنیای بسته و محدود که بشر جز با خودکشی از آن راه گریز ندارد تشریح می‌کند. کامو به یک‌باره این راه‌حل را که از نظرش راه‌گشا نبوده و چیزی را نیز حل نمی‌کند، کنار گذاشته و عصیان را برمی‌گزیند؛ غرور و افتخار، به‌زعم پاسکال، تمامی بدبختی‌های ما را توازن می‌بخشد؛ زیرا افتخار و غرور، یا آن‌ها را پنهان و مکتوم داشته یا مبرهن و آشکارشان می‌سازد و از شناخت آن‌ها به خود می‌بالد. درحقیقت، غرور و افتخار، خفت و خواری ما را به عظمت و جلال تبدیل خواهد کرد و ما را از آلام و رنج‌هایمان مدهوش و سرمست می‌سازد. کامو این موضوع را در فریاد پیروزمندان‌ای که به سیزیف اسناد می‌دهد، مدلل و ثابت می‌نماید. سیزیف بی‌هیچ آینده‌ای و بی‌آنکه تسلیم ابدیت شود، ثابت می‌کند که قادر است، زندگی خویش را در حال حاضر با به خطر انداختن همه‌چیز در یک حادثه‌ی گذرا و با برهم زدن تمامی اعمال برجسته، برای اینکه در عالی‌ترین سطح ممکن زندگی کند، ادامه دهد. آن موقع است که کامو سیزیف را خوشحال و مسرور می‌پندارد. درد و رنج و مصیبت عظیمش به وی اجازه داده تا بر سرنوشت خویش فائق آید. او وهم و پندار دنیای دیگر را از دست داده و چهره، حرکت و نمایش دنیوی را که یک حکمت مشکل و یک هیجان مفرط بدون فردا، در آن خلاصه می‌شود یافته است؛ زیرا برای نیل به قلل، همانا نفس مبارزه جهت سرشار کردن قلب آدمی کافی است. به این ندای پیروزی گوش فرادهید: عظمت و جلال تغییر میدان داده است. عظمت در اعتراض است و ایثار بدون آینده؛ آری! آدمی نهایت و تنها پایان خویشتن است.

عصیان انسان علیه مقام و منزلتش، تلاشی برای نیل به کمال اخلاقی و رهایی روح، آن هم با تحقیر جسم است. اگر مارسل پروست پذیرفته که در پس

مورچه‌خوار نیست و حقیقت پیش پا افتاده‌ی «هر سری سودای خود را دارد» نیز از همین اصل سرچشمه گرفته است. ازهمین‌رو ذهنی که در جستجوی درک واقعیت است، جز با گنجاندن آن در چهارچوب اندیشه، آن را درک نخواهد کرد. اگر انسان در می‌یافت دنیا را نیز می‌تواند دوست بدارد و رنج بکشد، با آن آشتی می‌کرد. اگر اندیشه در آیین‌های تغییردهنده‌ی پدیده‌ها به رابطه‌های جاودانی آن‌ها و توان چکیده و خلاصه کردنشان در اصلی واحد پی می‌برد، آنگاه می‌شد از خوشبختی روان، که اسطوره‌ی نیکبختی، جز تقلید کورکورانه‌ی آن نیست سخن گفت. اما همین گرایش اندوه‌بار دوری از اصل خویش به‌سوی یگانگی، و شوق به مطلق، موجب حرکت اصلی به‌سوی فاجعه‌ی بشری می‌شود. هرچند اینکه این گرایش اندوه‌بار وجود دارد، بدین معنا نیست که به‌محض روی دادن، سبب تسکین انسان نیز بشود؛ زیرا به محض گذار از ورطه‌ی جداکننده‌ی میل از کامیابی؛ ما واقعیت یگانگی را (هر آنچه باشد) می‌پذیریم و گرفتار همان تضاد ذهنی می‌شویم که به وحدت تام‌گردن می‌نهد؛ همان ذهنی که مدعی بود مشکل تفاوت و گونه‌گونی خود را حل کرده است و این دوره‌ی تسلسل، برای خفه کردن آرزوهای ما کافی است. (رک: کامو، ۱۳۸۷: ۸۰-۲۰)

آدمی کاملاً مجرم و گناه‌کار نیست؛ زیرا که او تاریخ را آغاز نکرده است و کاملاً هم معصوم و بی‌تقصیر نیست؛ چون آن را ادامه می‌دهد. کامو در تمام مدت زندگانی خویش به این برهان قاطع رو آورده است. او کار خویشتن را با تأکید بر بی‌گناهی بشر، آن هم بشری که در اجتماع بیگانه است و انکارش می‌کنند، در دنیایی که به مرگ محکومش می‌سازند، آغاز کرده است. اضطراب و دلواپسی از مرگ در درون این کالبد سرمست از شادی و سرور رخنه کرده است و هیچ علم‌الاخلاق و هیچ تلاشی در مقابل حساب‌و‌کتاب‌های دشواری که موقعیت و منزلت ما را نظم و نسق می‌دهد قابل توجیه نیست. (برگ، بی‌تا: ۵۵)

زمان گم شود، خویش را پنهان کند و سپس دوباره باز یابد، کامو خویشتن را در ورطه‌ی خلاقیت انداخته است. او نحوه‌ی نگرش خود نسبت به این جهان را نیز تحکیم کرده است؛ از جنایت به قهرمانی و از انزوا به تجمع می‌رسد و مسیر حرکت آزادی معنوی را به ما پیشنهاد می‌کند. (برگ، بی‌تا: ۷۸-۷۹)

در افسانه‌ی سیزیف، کامو نشان می‌دهد که این فرد، من، شما، یا حیوان مدرن در حدّ اعلا انسان پوچ، آدم جوامع اشتراکی، آدم ماشینی، آدمی بدون امید، بی‌عشق و بدون خداوند است. آدم پوچ می‌تواند یک عاصی یا یک قهرمان یا حتی یک قربانی باشد؛ او در آن واحد همگی آن‌هاست؛ زیرا که آدمی در حدّ اعلای کلمه، مظهر فقر و نگون‌بختی بشری، فردی است به هیئت یک کارمند ساده‌ی الجزایری، او در این زندگانی از محروم‌ترین اشخاص در بین ما، از سهم محبت کمتری برخوردار است، روی هم‌رفته خوشحال است، مسرور در این تندباد حوادث، ولی همین مختصر سعادت را هم که بدان نایل گشته و استحقاقش را نیافته است، به سبب روش زندگی پوچ بر باد می‌دهد. کامو با یادآوری سرنوشت سیزیف، چهره‌ی قهرمان پوچ را ترسیم کرده است. تحقیر سیزیف نسبت به خدایان، کینه و تنفرش از مرگ و اشتیاقش به زندگی، برای او به قیمت این عذاب و شکنجه‌ی توصیف‌ناپذیر تمام شده است. این بهایی است که باید به خاطر میل مفرط به نعمات دنیا پرداخت. اگر این افسانه‌ای است حزن‌انگیز به آن علت است که قهرمان آن آگاه است. سیزیف این ستم‌کش خدایان، درمانده و عاصی، وسعت موقعیت فلاکت‌بار خویش را به خوبی درک می‌کند.

از همان آغاز، یک حالت معنوی ناشی از تناقضات آشتی‌ناپذیر زندگی دنیوی و تسهیل آگاهی از حقیقت مرگ، در نوشته‌های کامو دیده می‌شود. همچنین او جنبش فلسفی اگزیستانسیالیسم را عرضه می‌دارد و برای مشخص ساختن مقام و منزلت آدمی در جهان از توجه به هر معنا و مفهوم خاصی اجتناب می‌کند و تنها به مسئله‌ی پوچی می‌پردازد.

گفتنی است این واژه‌ی پوچی که اغلب اوقات، مهم‌ترین جنبه‌ی اندیشه‌ی کاموست، می‌تواند به عنوان نیروی محرکه یا عامل اصلی آثارش محسوب شود که به تدریج در تمام نتیجه‌گیری‌های منطقی و اخلاقی، در طرح‌های آزادی، مسئولیت، اضطراب و تشویش، بسط و توسعه یابد. افسانه‌ی یونانی سیزیف، رساله‌ای استعاری و تمثیلی از زندگی بشری است ولی سیزیف، آن‌طور که کامو تشریح می‌کند، در اعماق روح خویش شادمان و مسرور است؛ زیرا او در نهایت سرنوشتش را با شادمانی می‌پذیرد. دیگر، عامل اصلی برای کامو این نیست که بدانیم آیا زندگی ارزش گذراندن دارد یا نه، بلکه هدف آن است که همین زندگی را با تمام آلام و رنج‌هایی که دربردارد چگونه باید گذراند (رک: برگ، بی‌تا: ۸۳-۴۸). در چنین عذابی همه‌ی وجود آدمی مصروف آن است که کاری به انجام نرسد و این عذاب بهای علایق دنیوی است. هیچکس از زندگی دوزخی سیزیف اطلاعی به دست نمی‌دهد. افسانه‌ها خلق می‌شوند که نیرویی خیال‌بار، بدانها جان بخشد. در این افسانه ما فقط شاهد تلاش‌های تنی هستیم که برای بلند کردن، غلطانیدن و بالا بردن صخره از شیبی می‌کوشد که صد بار پیموده شده است. چهره‌ی عصبی، گونه‌ی هم‌طراز سنگ، شانهای که بار این توده‌ی گل‌آلود را تحمل می‌کند، پایی که سنگ را از زیر نگه می‌دارد، بازوانی که دوباره سنگ را برمی‌دارد، چابکی انسان و دو دستی که سرشار از گل است مشاهده می‌شود. در پایان این کوشش بی‌پایان که با فضای بی‌آسمان و زمان بی‌ثرفا مورد سنجش قرار می‌گیرد، مقصود حاصل می‌شود. آن‌گاه سیزیف به فروغ‌لطیدن صخره‌ای می‌نگرد که باید آن را به قله بازگرداند. پس او به سوی دشت سرازیر می‌شود. هنگام این بازگشت، این مکث سیزیف مورد توجه است. چهره‌ای که چنان نزدیک سنگ رنج می‌برد خود دیگر سنگ است. این مرد با گام‌های سنگین ولی یکسان به سوی عذابی فرود می‌آید که خود از پایان آن بی‌خبر است. این لحظه‌ای که به منزله‌ی تنفس است، این لحظه‌ای که به همان قطعیت رنج او بازفرامی‌رسد، لحظه‌ی آگاهی است. در هر یک از

سپر نمی‌اندازد و تسلیم نمی‌شود، بلکه با اشتیاقی لجوجانه کار خود را پی می‌گیرد و درماندگی خویش را برده‌وار نمی‌پذیرد و به‌نوعی خدایان را به سخره می‌گیرد. کامو معتقد است سرنوشتی در این عالم نیست که نتوان با تمسخر و تحقیری از جنس سیزیف بر آن چیره شد. مورسو در بیگانه تا آنجا که می‌تواند پوچی زندگانی‌اش را تحقیر می‌کند. آنگاه که به بند می‌افتد خواهان این می‌شود که هنگام مرگ وی جماعت بسیاری گردآیند و سرکشی او را در مقابل مرگ ملاحظه کنند. آنچه در باب دیدگاه‌های کامو در باب مرگ و پوچی واضح است، بدبینی بیمارگونه‌ی وی به کشف معناست (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۲۰۶-۲۰۷)

۲،۴ تکرار در اندیشه‌ی دلوز

دلوز با دوری از روزمرگی و تکرار به‌معنای تکثیری یک‌نواخت بدون هیچ‌گونه تغییری به وجود تفاوت در تکرار می‌پردازد. در اندیشه‌ی او مفاهیم روزمره و تکراری توان پی بردن انسان به چیستی مفاهیم را ندارد، چون با تکرار به نیروهای خاص مفاهیم اجازه‌ی حضور داده نمی‌شود. فلسفه‌ی دلوز به توانایی متفاوت اندیشیدن اشاره دارد. این مفهوم به ما اجازه می‌دهد برخلاف هنجارهای شناخته‌شده‌ی اندیشه، بیندیشیم. درواقع فلسفه‌ی دلوز تلاش دارد تا برای هر شناخت هنجارگونه، اندیشه را آزاد کند. برخلاف روزمرگی، اندیشه و تفکر یا مفاهیم فلسفی، با ارزش‌گذاری بر تفاوت‌ها، حتی در تکرار تلاش می‌کنند، تا در مقابل این گرایش تقلیل‌دهنده و تعمیم‌بخش، شیوه‌های جدیدی برای تفکر ارائه دهند. شیوه‌هایی که به فردیت و توان تفکر در تفاوت بین آن‌ها ارزش می‌بخشند.

دلوز در بحث تفاوت‌ها اجازه می‌دهد که به تعاریف جدیدی بیندیشیم. چیزی که به‌جای تقلیل، بسط‌دهنده باشد و باعث شود تا ارزش تفاوت‌ها در دریافت این مفهوم افزایش یابد.

این لحظاتی که وی قله‌ها را پشت‌سر می‌گذارد و اندک‌اندک به‌سوی کنام خدایان فرود می‌آید، او از سرنوشت خود برتر است. وی نیرومندتر از صخره است.

اگر این افسانه يك فاجعه محسوب می‌شود، بدان جهت است که قهرمان آن آگاه است. راستی اگر در هر قدم، امید به پیروزی دلش را گرم نگه می‌داشت، رنجی در کار نبود. کارگر امروزی هم در همه‌ی ایام عمرش به همان کار همیشگی مشغول است. مگر پوچی سرنوشت او کمتر است؟ ولی کارگر فقط در آن لحظات نادری غمگین است که از سرنوشت خود آگاه می‌شود، سیزیف، این رنجبر دستگاه خدایان که ناتوان و عصیانگر است، به تمامت وسعت سرنوشت مصیبت‌بار خود آشنا است و به هنگام فرود آمدن، بدان می‌اندیشد. روشن‌بینی که اساس عذاب اوست، پیروزی وی را نیز نابود می‌کند. اگر بدین‌ترتیب بعضی روزها فرود آمدن غمناک است، می‌تواند شاد هم باشد. واژه‌ی شادی يك واژه‌ی زیادی و بی‌مصرف نیست. درد از آغاز وجود داشت. هنگامی که سخت دل‌بسته‌ی امور دنیوی هستیم، زمانی که وسوسه‌ی سعادت بیش‌ازاندازه شدت می‌گیرد، گاه هم آدم غمناک است و حس ناراحتی دارد؛ بنابراین سنگ پیروز می‌شود؛ جز بارسنگ نمی‌بینیم. بار این مصیبت عظیم می‌شود. (کامو، ۱۳۵۲: ۶۹-۶۷)

کامو خودکشی را راه‌حل‌رهایی از پوچی نمی‌داند و مانند اگزیستانسیالیست‌ها توصیه به گریز از واقعیت نمی‌کند؛ آنچه توصیه می‌کند سرپیچی و تحقیر زندگی است. او همچنین راه طغیان و آزادی و شور را توصیه می‌کند. منظور از آزادی، تجربه‌ی زیستن بی‌اعتنا به هرچیز به‌جز زندگی است. مراد وی از شور نیز آگاهی پیوسته بر حال و توالی حال‌هاست. یعنی همیشه زیستن در حال. وی معتقد است که کشف پوچی نه‌تنها موجب ناامیدی و یأس نمی‌شود بلکه موجب می‌شود که انسان پوچ واجد روحیه‌ی جسارت، غرور، شور و آزادی در زندگی شود. سیزیف پس‌از درک وضعیت پوچ خود نه‌تنها

ما به تفاوت و تکرار نیازمندیم. اما نباید فراموش کرد که بررسی و جستجو برای تفاوت با دیگری، می‌تواند خطر تشابه‌سازی به همراه داشته باشد. به‌هرحال ما به آن دو نیازمندیم، چراکه بقای این حیات در تکرار بدون تکرار است. هر رویدادی حیات را دگرگون می‌کند. این دگرگونی و تغییر حیات، امری است که نمی‌ایستد. در نتیجه ابدیت همیشه گشوده به صیورت است و هیچ‌گاه، در حال سکون نیست. نسخه‌های اصلی وجود ندارد؛ چراکه نسخه‌ها هر لحظه در حال دگرگونی هستند. نسخه‌ی اصلی همیشه قدرت بالقوه‌ی تمام تکرارهای بعدی را پیشتر در خود جایگزین کرده است. برای دلوز حیات همان تفاوت است، تفاوت در تکرار. مفهوم تفاوت، بهترین پاسخ به قدرت تفکر در کلیت حیات است. حیات تفاوت است، قدرت متفاوت اندیشیدن است. متفاوت شدن و خلق تفاوت‌ها و قابلیت فلسفی اندیشیدن به این مفهوم یاری‌مان می‌کند تا زندگی‌مان را به شیوه‌ای شادمان زیست کنیم. چراکه فلسفه به دگرگونی حیات رخصت می‌دهد. فلسفه یک قدرت است.

مدرنیسم از هرچیز پابرجایی سرباز می‌زند. مدرنیسم به نوآوری قائم است. با همین قاعده‌ی بنیادین، دلوز از مدرنیسم می‌گذرد. به گفته‌ی هابرماس، با کاربرد پسامدرن، بیشتر تداوم یک جریان را ثابت می‌کنیم و نه پایش را. پسامدرن به این اعتبار نشان می‌دهد که با بازگشت به گذشته روبرو نیستیم - یعنی چیزی را تکرار نمی‌کنیم- بلکه در موقعیتی تازه قرار داریم. با فروپاشی معنا و سوژه از «بازنمایی و تکرار»، به سمت «تفاوت و تکرار» گام بر می‌داریم. تفاوت و تکرار چیزی که دلوز آن را به «شدن» متصل می‌سازد.

ما با دو گونه تکرار مواجه هستیم:

۱- تکراری که به «همان بودن» ختم می‌شود و می‌تواند بازنمایی از یک اتفاق باشد.

۲- «تفاوت در تکرار» که در این نوع، تکراری بودن تفاوت‌ها، نقشی اساسی را بازی می‌کنند. حتی می‌توان گفت که این تفاوت‌ها باعث تکرار می‌شوند. از آنجاکه با تکرار، به نیروهای خاص مفاهیم، اجازه‌ی حضور داده نمی‌شود، لذا دلوز به سمت تفاوت در تکرار می‌رود؛ روزمرگی جوهر پویای اندیشه را سست می‌کند و ما را به پیش‌داوری‌های کاپیتالیستی مدرن رهنمون می‌سازد. ما را به عقب می‌برد و تفاوت‌ها را نابود می‌کند (آب بند پاشاکی، ۱۴۰۰: ۸۷-۸۶).

همان‌گونه که بیان شد، دلوز دو شیوه‌ی اندیشیدن به تفاوت و تکرار را توصیف می‌کند. در الگوی بازنمایی، کلامی تکرار شده را تصور می‌کنیم که تفاوت‌های کوچک و بی‌اهمیتی با کلام قبلی دارد اما به‌گونه‌ای بنیادین همان است. این مبین الگویی بازنمایی از مفهوم است. مفهوم ما را قادر می‌سازد تا گروهی از چیزها را به‌رغم تفاوت‌هایشان به‌گونه‌ای همسان در نظر بگیریم. در این الگو تکرار هنر یا ادبیات به معنای کپی کردن چیزی در وفادارانه ترین شکل ممکن، و تلاش برای وفادار بودن به الگو و خاستگاه است. غزل بروک فرم را با حالتی و فادارانه تکرار می‌کند، آوای انگلستان را به‌گونه‌ای تکرار می‌کند که بر تمام بیان‌های آن تقدم دارد و بنیان آن شمرده می‌شود. براساس الگوی ایجابی یا دلوزی تفاوت و تکرار کلام تکرار شده، ممکن است یکی به نظر بیاید؛ اما این تفاوت است که تکرار را تولید می‌کند نه همان‌بودگی. هر تکرار کلامی گشایش متفاوتی از آن کلام است و تاریخ و زمینه‌های آن کلام را دگرگون می‌کند. فرض کنید که واقعاً انقلاب فرانسه را تکرار کنیم اگر لباس‌های قرن هجدهمی به تن کنیم، یک باستیل مصنوعی بسازیم و حرکات و ژست‌های آن زمان را دوباره به اجرا درآوریم، تنها شکل سطحی آن رویداد را تکرار کرده‌ایم، و این به‌هیچ‌وجه انقلابی نیست. باین حال اگر از قدرت انقلابی استفاده کنیم و خواستار تفاوتی باشیم که انقلاب فرانسه را به وجود آورد، به چیز کاملاً متفاوتی می‌رسیم که ضرورتاً پیش‌بینی‌ناپذیر

است چراکه رویداد نخست هم پیش‌بینی‌ناپذیر بوده است.

بدین‌ترتیب ادبیات راستین همچون ادبیات اقلیت وهله‌ای از مفهوم «بازگشت ابدی» دلوژ است، تنها چیزی که تکرار شده یا بازمی‌گردد تفاوت است. هیچ دو لحظه‌ای از زندگی ممکن نیست یکسان و همان باشد. رویدادهای تکرار شده در جریان زمان ضرورتاً متفاوت‌اند، (حتی اگر این تفاوت تنها در این حد باشد که این آفرینش برای خود پیشینه‌ای دارد). قدرت حیات همان تفاوت و تکرار یا بازگشت ابدی تفاوت است. هر رویداد حیات کلیت حیات را دگرگون می‌کند و این موضوع بارها اتفاق می‌افتد. این چنین ابدیت هرچه هست یا هرچه باشد، همیشه چیزی متفاوت از خودش است؛ ابدیت همیشه گشوده به صیورت است و هیچ‌گاه در حال سکون نیست. به‌گونه‌ای مشابه هر رویداد ادبی کلیت ادبیات را دگرگون می‌کند. فقط این نیست که پس‌از خواندن زمین هرز تی. اس. الیوت، شکسپیر را دیگر به همان شیوه‌ی سابق نمی‌خوانیم؛ فقط این نیست که ما نسخه‌ی اصلی را از دست داده‌ایم، مسئله این است که نسخه‌ی اصلی متون شکسپیر قدرت بالقوه‌ی همه‌ی تکرارهای بعدی را از پیش در خود جای داده است (کولبرگ، ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۹۷).

۲/۵ تکرار و عمومیت

تکرار عمومیت نیست. تکرار و عمومیت را باید به روش‌های گوناگون از هم تشخیص داد. هر شیوه‌ای که این دو را یکی بیندارد، شیوه‌ی اشتباهی است. این چنین است، وقتی می‌گوییم دو چیز مشابه هم هستند، مثل دو قطره آب؛ یا وقتی «هیچ علمی جز امر عام وجود ندارد» را با «هیچ علمی جز آنچه تکرار می‌شود» وجود ندارد، یکی می‌کنیم. تکرار و شباهت، ماهیتاً حتی شدیداً، با هم فرق دارند.

عمومیت دو مرتبه‌ی عمده را نشان می‌دهد. مرتبه‌ی تشابهات نوعی و تعادلات کمی. چرخه‌ها و برابری‌ها، نمادهای این دو مرتبه‌اند. اما درهرحال

برای دلوژ، مفهوم تفاوت^۱ پاسخ به قدرت تفکر در کلیت حیات است. حیات تفاوت است، قدرت متفاوت اندیشیدن است، متفاوت شدن و خلق تفاوت‌ها است. قابلیت فلسفی اندیشیدن به این مفهوم یاری‌مان می‌کند تا زندگی‌مان را به‌شیوه‌ای شادمان و آریگو (مثبت) زیست کنیم؛ چراکه فلسفه به دگرگونی حیات رخصت می‌دهد. فلسفه یک قدرت است نه رشته‌ای دانشگاهی؛ به‌گونه‌ای مشابه اما به‌طریقی متفاوت. هنر هم با تفاوت رویاروی می‌شود. این مواجهه نه با تولید مفهوم تفاوت بلکه با ارائه و خلق تفاوت‌ها پدید می‌آید، (مثلاً شخصیت‌های متفاوت یک رمان یا صداهای

¹ Difference

عمومیت بیانگر نظرگاهی است که بنابراین یک ضابطه را می‌توان با ضابطه‌ای دیگر مبادله یا جانشین کرد. مبادله یا جانشینی جزئیات رفتار ما در قبال عمومیت را، تعریف می‌کند، به همین دلیل تجربه‌گرایان بر اشتباه نیستند، وقتی ایده‌ی عام را به عنوان ایده‌ی خاص فی‌نفسه ارائه می‌کنند، به شرط افزودن این باور که هرکدام می‌تواند جایش را به ایده‌ی خاص دیگری بدهد که در نسبت با یک کلمه به آن شباهت دارد؛ برعکس، خوب می‌بینیم که تکرار تنها در نسبت با آنچه نمی‌تواند جانشین شود رفتاری ضروری و موجه است. تکرار به عنوان رفتار و به عنوان نظرگاه به یک یگانگی مبادله‌ناپذیر و جانشین‌ناپذیر تعلق دارد. تأمل‌ها، پژوهاک‌ها، همزادها و جان‌ها به عرصه‌ی شباهت تعلق ندارند؛ و همان قدر که محال است بتوان دوقلوهای واقعی را جای همدیگر نشان داد، نمی‌توان جانشان را با هم مبادله کرد. اگر مبادله معیار عمومیت است، دزدی و هدیه معیارهای تکرارند. پس تفاوتی اقتصادی بین عمومیت و تکرار وجود دارد.

تکرارکردن یعنی رفتار کردن اما در رابطه با چیزی منحصر به فرد یا یگانه که هیچ مشابهی ندارد و احتمالاً این تکرار به عنوان رفتار بیرونی به نوبه‌ی خود لرزش سری‌تری را به طنین می‌اندازد، یک تکرار درونی و ژرف‌تر در امر یگانه را که به آن رفتار جان می‌بخشد.

از سوی دیگر، عمومیت به نظام قوانین تعلق دارد. اما قانون فقط شباهت سوژه‌های تابعش و تعادل آن‌ها را با تعبیر و ضوابطی که خود معین می‌کند، به وجود می‌آورد. قانون بی‌آنکه تکرار را بنیان گذارد، بیشتر نشان می‌دهد که چگونه تکرار برای پذیرندگان آن غیرممکن است و به آن‌ها حکم تغییر می‌دهد. قانون، سوژه‌هایش را مجبور به عدم مطابقت می‌کند، اما تنها به بهای تغییرات خودشان. بی‌شک در ضوابطی که قانون معین داشته همان قدر ثوابت وجود دارند که متغیرها، و در طبیعت همان قدر دوام‌ها و درجانی‌ها وجود دارند که جریان‌ها و تغییرها. اما در جازدن هم ایجادکننده‌ی

تکرار نیست. ثوابت یک قانون به نوبه‌ی خود متغیرهای قانونی عام‌ترند. تقریباً مثل وقتی که سخت‌ترین سنگ‌ها، در مقیاس زمین‌شناختی میلیون‌ها سال به مواد نرم و سیال تبدیل می‌شوند. در هر سطح سوژه‌ی یک قانون در نسبت با ابژه‌های دائمی بزرگ در طبیعت، ناتوانیش در تکرار را تجربه می‌کند. و درمی‌یابد که این ناتوانی پیشاپیش در ابژه وجود داشته و در ابژه‌ی دائمی منعکس شده که خودش را در آن محکوم می‌بیند. قانون، تغییر آب را با دوام رودخانه یکی می‌کند. اگر تکرار ممکن باشد بیشتر به معجزه مربوط می‌شود تا به قانون. تکرار مخالف قانون، مخالف شکل و محتوای معادل قانون است. ممکن است تکرار ایجاد شود، حتی در طبیعت، تحت عنوان نیرویی قانونی که ضد قانون است، ولی در سیطره‌ی قوانین عمل می‌کند. اگر تکرار یافت شود، در آن واحد یگانگی در برابر کلی را بیان می‌کند، و کلیت در برابر خاص، برجسته در برابر معمولی و ابدیت در مقابل دوام و پایداری و از همه‌ی جهات، تکرار یک نوع رعایت نکردن قانون است؛ زیرا تکرار در قانون بازنگری می‌کند. خاصیت اسمی یا عامش را به نفع واقعیتی ژرف‌تر و هنرمندانه‌تر مردود می‌شمارد (دلوز، ۲۰۰۹: ۴۸-۴۵).

انتظار تکرار از قانون طبیعت خطای رواقی‌ست، حکیم باید فاضل شود؛ رؤیای یافتن قانونی که سبب می‌شود تکرار ممکن باشد، از وجه قانون اخلاقی می‌گذرد. همیشه وظیفه‌ای داریم که از سرگرفته شود. امانتی که باید در زندگی روزمره با بازتأیید وظیفه دوباره باز گردانده شود. بوختر، دانتون را واداشت بگوید: خیلی خسته‌کننده است، اول پیراهنت را بپوشی، بعد شلوارت را؛ شب خودت را به تخت بکشانی و روز خودت را از آن بیرون بکشی و همیشه یک پا را جلوی پای دیگری بگذاری، چندان امید نداری که این وضعیت هرگز عوض شود. بسیار غم‌انگیز است که میلیون‌ها نفر همیشه این‌طور کرده‌اند و میلیون‌ها نفر دیگر هم پس از ما چنین خواهند کرد و چون ما از دو نیمه ساخته شده‌ایم که هر دو یک کار می‌کنند، همه‌چیز دو بار انجام

راه‌حل گریز از این تکرار و پوچی را در عصیان می‌بیند. مبارزه برای سرنوشت و پذیرفتن آن. نفس این مبارزه برای آدمی گرمی‌بخش است تا او را از پوچی تکرار برهاند. سیزیف در اعماق قلب خود مسرور و خوشحال است. او در لحظه‌ی فروافتادن سنگ از صخره دوباره و دوباره به‌سوی دشت بازمی‌گردد تا مجازات تکراری‌اش را ازسرگیرد. ولی این حرکت آگاهانه‌ی او در پذیرش آنچه سرنوشت اوست، درواقع لحظه‌ی آگاهی و عظمت او در برابر خدایانی است که در برابرشان عصیان کرده است. او این سرنوشت را می‌پذیرد و اکنون او از صخره نیرومندتر است.

ازمنظر دلوز تکرار شبیه آنچه در سیزیف اتفاق می‌افتد غیرممکن است. ممکن نیست دو امر یکسان از یک جنس دو بار اتفاق بیفتد و آنچه تکرار را ممکن می‌سازد درواقع تفاوت‌هاست. ازمنظر او رویدادهای تکرار شده در زمان ضرورتاً متفاوت‌اند. او بر این باور است که ابدیت (شبیه آن ابدیتی که در عذاب سیزیف توسط خدایان به او تحمیل شده) همیشه گشوده به‌صورت است و هیچ‌گاه ساکن نیست. اگر از این منظر به افسانه‌ی سیزیف بنگریم درواقع هر بار بالا رفتن سیزیف و بردن صخره برای او شروعی جدید است و با دیگری تفاوت دارد؛ زیرا دلوز معتقد است هر رویداد حیات، کلیت حیات را دگرگون می‌کند و ابدیتی که خدایان سیزیف را در آن گرفتار کرده‌اند درواقع‌صیرورتی است که حیات نو را در پی دارد. آنچه ما، به‌عنوان خواننده‌ی داستان سیزیف، می‌پنداریم شباهت هرباره‌ی غلطانیدن صخره توسط سیزیف است اما آنچه دلوز به آن معتقد است آن است که تکرار و شباهت عمیقاً و ماهیتاً با هم تفاوت دارند. دلوز معتقد است که قانون نشان می‌دهد که تکرار غیرممکن است و به پذیرندگان تکرار حکم تغییر می‌دهد. قانون سوژه‌هایش را مجبور به عدم مطابقت می‌کند اما تنها به‌بهای تغییرات خودشان. به دیگر عبارت هر بار که سیزیف در حال بالا بردن صخره است تغییر می‌کند؛ زیرا انتظار تکرار از طبیعت خطاست. طبق

می‌شود. اما اگر قانون اخلاقی تکرار را واجد تقدیس نکند به چه کار می‌آید؟ و مخصوصاً اگر قانون طبیعت آن را ممکن نمی‌ساخت آیا قانون‌گذار با اعطای سلطه‌ای تشریعی، قدرتی به ما می‌داد که قانون طبیعت ما را از آن مستثنی کرده بود؟ اخلاق‌باوران گاه مقولات خیر و شر را این‌گونه ارائه می‌دهند؛ هر بار می‌کوشیم بر طبق طبیعت، به‌عنوان موجودات طبیعت تکرار کنیم (تکرار یک لذت، تکرار یک گذشته، تکرار یک شور)، خود را در اقدامی شیطانی و ملعون می‌اندازیم، که حاصلی نهایی جز یأس یا ملال ندارد. اما خیر خلاف آن را به ما اعطا می‌کند، خیر، امکان تکرار، موفقیت تکرار، و معنویت تکرار را به ما می‌دهد. چون متعلق به قانونی است که نه قانون طبیعت، بلکه قانون وظیفه است. قانونی که ما به‌عنوان موجودات اخلاق‌مدار، آن را نمی‌پذیریم مگر اینکه خود قانون‌گذار آن باشیم. (همان، ۲۰۰۹: ۴۷-۵۰) اگر تکرار ممکن باشد، ضد قانون اخلاقی است به همان اندازه که ضد قانون طبیعی است.

۳ نتیجه

اکنون می‌توان به سؤالات مطرح‌شده در مقدمه پاسخ داد:

- کامو با احیای مجدد افسانه‌ی سیزیف درواقع دیدگاه فلسفی خود را درمورد جهان، هستی و سرنوشت ترسیم می‌کند و به بررسی مضامین مهمی چون خودکشی و عصیان و آزادی می‌پردازد. اما ازمنظر کامو درک پوچی جهان به عصیان و سرکشی انسان می‌انجامد. او با بیان افسانه‌ی سیزیف درواقع تصویری را از انسان مدرن ترسیم می‌کند که قربانی تکرار کسل‌کننده‌ی زندگی شده است. اما انسان به زندگی در این دنیای پوچ تمایل دارد و به آن خو گرفته است و هر اتفاق خوشایندی که در این جهان برای او رخ می‌دهد او را به زندگی و بودن در این دنیا امیدوار می‌کند. این دوگانگی در احساسات آدمی، او را به سمت پوچی سوق می‌دهد. نویسنده‌ی سیزیف

آنچه دو فیلسوف بزرگ به آن پرداخته‌اند، سیزیف با هر بار جابه‌جا کردن صخره روح خود را تعالی می‌بخشد. درحالی‌که کامو تکرار را ممکن می‌پندارد و آن را تأیید می‌کند، دلوز تکرار را ناممکن می‌داند.

۴ پی‌نوشت

۱- اگر ازمنظر تاریخی به اسطوره بنگریم درمی‌یابیم که اساطیری که داستان‌هایشان به ما رسیده در اصل تاریخ ابتدایی بشر هستند، که نشانه‌های دقیق آن کاسته شده و خیال دقیق انسانی، به آن فضایی گسترده داده است. و تاریخ خدایان باستانی، درواقع تاریخ عصر قهرمانان است در زمانی که انسان‌ها از قدرت و جبروت و پهلوانی مادی و معنویشان متعجب می‌شده‌اند. و این شگفتی در طول نسل‌ها، بعد از فرو ریختن مرز بین محدود و مطلق و حقایق دنیای واقعی انسان و اسرار عالم غیب به‌نوعی از تقدیس تبدیل شده است. (داود، ۱۹۷۵: ۲۴).

رودلف بولتمان مدعی است که اسطوره زبان حاکم بر جهان مبتنی بر زمان و مکان را به کار گرفته تا روایت‌گر جهان ذهنی انسان باشد؛ در اینجا بحث رواداری و اعتبار این مقوله در جهان نوین پیش می‌آید که بولتمان تنها راه چاره را در اسطوره‌زدایی از اسطوره‌ها می‌داند. مراد از اسطوره‌زدایی تأویل امور عالم برحسب شناخت هستی‌شناسانه است. وقتی ما امور عالم را در پرتو شناخت هستی‌شناسانه تأویل نماییم، درخواهیم یافت که اسطوره چیزی نیست، مگر بیان آرزوها، دغدغه‌ها، اغراض هدف‌ها، کنش‌ها و سوداهای آدمی که درخصوص تولد، زندگی و مرگ ابراز می‌دارد. در زبان الهیات، اسطوره‌ها روایت‌گر گناه، توبه، ایمان، اطاعت و استحاله‌ی درونی هستند. به‌طور کلی تمام گزاره‌های اسطوره‌ای را می‌توان به همین شکل اسطوره‌زدایی و بنیان‌فکنی نمود (ضمیران، ۱۳۸۴: ۱۵).

۲- و نیز می‌گویند چون سیزیف در شرف مرگ بود، خواست تا عشق همسرش را بیازماید. بدو فرمان داد که جسدش را در میدان عمومی شهر اندازد. زنش به وصیت او عمل کرد و سیزیف خود را در دوزخ یافت. وی در دوزخ از این فرمان‌برداری که مغایر عشق انسانی است در خشم فروشد و از پلوتن رخصت خواست به روی زمین باز گردد تا زنش را مجازات کند. اما چون چهره‌ی این جهان دوباره بدید و از آب و آفتاب و سنگ‌های گرم و دریا حظی برگرفت، دیگر نخواست که به سیاه‌چال دوزخ بازگردد. تذکرات و غضب‌ها و اخطارها تأثیری نکرد. سال‌های بسیار در برابر پیچ‌وخم خلیج و دریای شکوهمند و لبخندهای زمین زیست. خدایان ناگزیر توقیفش کردند. مریخ گریبان آن گستاخ گرفت و او را از سرور محروم کرد و به زور به دوزخ باز آورد. در آنجا صخره مهیا بود.

۳- فریدریش ویلهلم نیچه، فیلسوف تاثیرگذار آلمانی، در این کتاب طرز تفکرش را پیرامون حقیقت، علم، هنر، اخلاق و... بازگو می‌کند؛ بسیاری از منتقدان این اثر را نقطه تحولی در آرا و نظریات این اندیشمند به حساب می‌آورند.

۴- ترتولین (حدود ۲۲۰ - ۱۵۵) حکیم مدافع مذهب نصارا. حدود سال ۱۵۵ میلادی در کارتاژ متولد شد. وی مؤلف حکمت الهی در دفاع از مذهب نصارا می‌باشد. او افکار و عقاید مونتائوس را پذیرفت و در مشاجرات قلمی خویش بر علیه مسیحیان سست‌ایمان و ملحد به مبارزه پرداخت.

منابع

کمپانی زارع، مهدی، (۱۳۹۶ش)، مرگ اندیشی
از گیل گمش تا کامو، تهران، نشر نگاه
معاصر.

کولبرگ کالر، (۱۳۸۷ش)، ژیل دلوز، رضا
سیروان، تهران، نشر مرکز.

Abband pashaki shabnam, Ardalani
hossein, (2021) post structure ar-
chitecture as a difference in
Repetition.

Albert camo, (1972), Ghiasi mohammad
Taghi, Tehran, Kavir publica-
tions.

Albert camo, (2004) Syziefs legend,
soltanieh mahmood, Tehran,
Jami publications.

Albert camo, (2008) Aalam amir jalale-
din, Biganeh, Seventh print, Teh-
ran, Nilofar publications.

Aness dawood, (1975), the myth in
modern arabic poetry, cairo, ain
shams publications .

Delloz jill, (2009), diffierence and Rep-
etition, beirut, arab organization
for translation.

Deloz jill, (2004) Niche, Homayoun-
pour parviz, tehran, Ghatreh
publications.

Keber richard, (2006) Deihimi
KhashaYar, camo's philosophy,
first print, Tehra, Tarhe Noow
publications

Koampani zare mehdi, (2017) thinKing
for death from gilgomes to

آب‌بند پاشاکی، شبنم، اردلانی، حسین،
(۱۴۰۰ش)، معماری پس‌اساختارگرایانه
به شیوه‌ی تفاوت در تکرار با گسترش
عمودی، فصلنامه‌ی پژوهش‌های نوین
علوم جغرافیای، معماری و شهرسازی،
سال چهارم، شماره ۳۱، صص ۸۱-۹۹.

استروم برگ، استرلینگ، بوادفر، (بی تا)،
نقدی بر زندگی و آثار آلبرکامو، ضیاء
الدین هاجری، انتشارات کویر.

أنس داود، (۱۹۷۵م)، الاسطورة فی الشعر
العربی الحديث، القاهرة، مكتبة عين
شمس.

دلوز ژیل، (۱۳۸۲ش)، نیچه، همایون پور
پرویز، تهران، نشر قطره.

دلوز جیل، (۲۰۰۹م)، الاختلاف و التكرار،
بیروت، المنظمة العربية للترجمة .

ضمیران محمد، (۱۳۸۴ش)، گذار از جهان
اسطوره به فلسفه، تهران، انتشارات
هرمس.

کامو آلبر، (۱۳۵۱ش)، فلسفه‌ی پوچی،
محمدتقی غیاثی، تهران، انتشارات
پیام.

کامو آلبر، (۱۳۸۲ش)، افسانه‌ی سیزیف،
محمود سلطانی، تهران، نشر جامی.

کامو آلبر، (۱۳۸۷ش)، بیگانه، امیر جلال
الدین اعلم، چاپ هفتم، تهران،
انتشارات نیلوفر.

کبر ریچارد، (۱۳۸۵ش)، فلسفه‌ی کامو،
خشایار دیهیمی، چاپ اول، تهران،
طرح نو.

Kamo, Tehran, Negah moaser
publications

Kolberg Kler, (2008), Deloz jill, sirvan
Reza, Tehran, Markaz publica-
tions

Stromberg storling, bowad far ,(nd),
Hayarie criticizing the life and
books of Albert camo, Kavir
publications.

Zamiran mohammad, (2005) going
from mythworld to philosophy,
Tehran, Herm's publications.